

بنیاد فرهنگی کهزاد

صفت نامه یا جنگنامه

درویش محمد خان غازی

نویسنده: قاضی محمد سالم

تحشیه: احمد علی کهزاد

و كسك باهى را بهمرای ديگر لشكر خوار جيان پيش ماندند و شلك هاى تير كردند و از قضايك تيرى برزانوى باهى بيدىن رسيد و برجاه نشست و اما باهى كافرديد كه از زخم تير گر يخته و بر كشته نميشود و همان وقت همه مسلمانان را بر هم ميزد و ميگفت كه آن پهلو ان غازى خود پيش آيد و شما هارا نميرسد كه بر من تيع اندازيد و من لايق شماها نيستم و اگر مرادستگير كند و يابكشد سيال من باشد و در آن زمان كه اين سخنان ميگفت از لشكر مسلمانان تير ديگر رسيد برزانوى باهى نابكار خورد و اما از تير اول مردم كفار خبر نداشتند و مردم كفار تير نانى راديدند كه پيلى آن بيدىن تير رسيد و زخمى شد لشكر كفار همه دلشكن شده راه گريز پيش نهادند همه گفتند برخيزيد كه (۴۸) بگر يزيم كسك باهى كافر گفت كه الحال كار من از گريختن بدرافته و آن زمان تير ديگر بر جان باهى نابكار خورد و باهى كافر از جاي جنيبدن ماند و حرکت کرده نتوانست كه از جاي خود برخيزد چون اين سخن مردم كفار از باهى شنيدند و حالش را چنان ديدند فریاد و فغان دو او را بر آوردند و مردم كسك باهى و جمع لشكر كفار همه بگر يختند و شكست كردند و به دره اكاور (۱) رفتند و كسك باهى باجودى كه تير هاى بسيار خوده بود و زخمى شده بود چونكه آن مملعون بسيار ظالم شمشير زن بود كه از لشكر مؤمنان كسى از ترس به پيش باهى كافر رفته نمي توانست كه نزديك او رود و او را دستگير كند و سر آن كافر را از تن او جدا سازد و مردم اسلام خيال مي كردند كه مبادا قوت داشته باشد و او مرد قوی زبردست است كه مبادا از جاي خود بجنبند چنين كس را مسلوخ كند كه جان از نها امتان بردارد كه حضرت درویش محمد خان غازى پهلو ان رسيد و گفت كه سر از تن او جدا سازيد چه معنی دارد كه الحال او را زنده مانده ايد القصه سرو پای ان كافر را بريدند و ياده را پس گردانيدند و آن (۴۹) ياده بانان كه برده بودند ايشان را نيز گردانيدند و لشكر كفار را بسيار كشته و زخمى کرده بر هم زدند و كافر آن به دره اكاور گريختند و در ویش محمد خان غازى مع لشكر اسلام فتح و نصرت يافتند. بعد از آن پهلو ان فرمود كه طيل شاد يانه زنند مؤمنان نقره ها كو فتند و شاد يانه بسيار كردند شكر باری تعالی را بجا آوردند و الله اعلم بالصواب:

(۱) دره اكاور: بشمال غرب اسلام آباد به فاصله ۳۰ ميلی واقع است.

داستان ششم لشکر کردن حضرت درویش محمد خان غازی بر سر همای و سالی
و تتر خان و بزرگ خان

براهی - و موضع جان علی - و شمش و نوزینه - و دمان کوت - و شنکر کوت - و دره
کاشیکر - و جها - و حصار بالا - و منجمان - و ذمنی - و سرگری - و بندو - و مته خیل -
و رستم خیل - و دیره - و پراهین - و کام کوت - و کوندالی - و دره بوئین و این همه دهات
و قلعه های کافران بود و معه چهار موضع چونکه کفار این (۵۰) دره هارا و موضع
راو ازین قلعه هارا پهلوان غازی همراه قتل و اسیر و ویران کرد بعد ازان پهلوان
متوجه دره تمسن (۱) که جیبو نست (۲) روان شد که آن جای همای و سالی و تترخان
و بزرگ خان (۳) و لشکر کفار دران منزل بسیار بودند و اما این چهار نفر کافران
نابکاران يك علامه در میان کفار بودند چنان مسموع شد که سالی را مادری بود
که دوشوهر داشت وقتی شد که این هر دو شوهرش بر سر فرزندان خود نزاع کردند
همان عورت که نامش دوشی بود در میان دو شوهرش فرزندان خود را تقسیم کرد.
القصة : هر چند که کفار دره های دیگر بان کافران گفتند که درویش محمد خان
غازی کفار چند دره را قتل کرده و اسیر و تاراج ساخته و منزل ها و قلعه های
نابکاران را ویران کرده و شماها را نیز ویران و خراب خواهد کرد و بهتر همین
است که شماها ازین منزل ها پر هیزید و بگریزید که کسی تاب دست آن غازی
مرد را ندارد و از ضرب شمشیر آن دلاور همه گریزان میباشند و شمايان همگی
و تمامی را قتل و اسیر و تاراج (۵۱) و ویران سازد چون اجل نزدیک رسیده بود که
به جهنم بروند نصیحت را قبول نکردند بلکه کفاری را که پهلوان غازی قتل
کرد یکی هم نتوانست که از پنج پسران حضرت مغفرت مایه حیدر خان یکی
را هم کسی جلو گیر نکرد و کسی ایشان را هم زخمی نزد ما بهمت پاننداد
و شروی و لاماندی ببینید که الحال یکی را جلو گیر میکنیم یا زخم می رسانیم
آن ملعونان این چنین لاف مردی هر يك و سالی و تترخان و بزرگ خان میزدند
و مردمان کفار که پیش از آن به منزل هائی که بودند با آن کفار میگفتند که
منزل های ما را بمثل در وازه خیال کنید کسی که در وازه را نشکند در قلعه

(۱) تمسن یا تمین در نواحی غازی آباد در حصص علیای دره الیشنگ .

(۲) جیبون : کوهی است از نواحی نجیل ، دره نجیل در می کن حکومت لغمان ۱۲-۱۳

کروه فاصله دارد . (۳) این چهار نفر که اسما شان در عنوان داستان ششم هم
آمده از سر شناسان کفار بودند .

نمی در آید تا مازا کسی نکشته باشد ازین منزل ها جلا کرده کی میتواند شماییان
 بفراغت باشید فی الواقعه مردم کفار سخنان ایشان را عمل کرده بودند که وقت
 ایشان را ویران نسازد برآمده کی میتوانند . چو نکه این سخن به سمع شریف
 درویش محمد خان غازی رسید که این چهار نفر کافران گمراه لافهای مردی
 میزدند بعد از آن (۵۴) پهلوان غازی برادران خود
 را به هر اول جدا کرد به معمه ملازمان که داشتند بهراول روان شد حضرت درویش
 محمد خان غازی پی در پی ایشان روان شد صبح صادق شده بود که لشکر اسلام بر سر
 منزل و ماوای همای و سالی و نترخان و بزرگ خان ریخت چونکه از لشکر مسلمانان
 کافر ان اطلاع یافتند مسلح شدند و اهل و عیال خود را گرفته متوجه کوه شده
 بودند که نامدار عالم مدار شیخ الدین مرزا علیخان و مبارز الدین میر جا نغان
 به معمه لشکر نزدیک رسیدند اهل و عیال خود را مانده گریزان شدند بیت :

کسی کور را سعادت یار باشد
 همه فتح است و فیر و زی بهر سو

القصة: زنان ایشان فریاد کردند که مردم کفار دره (۱) و شونه (۲) و اکاور (۳)
 و شتر ولید (۴) میگفتند که پهلوان غازی نادر زمان هست و خون ریز کافران
 هست که از ترس آن پهلوان یکانه دور آن برزم معرکه میدان و چون شیر
 غران بعضی آن کافران گمراهان بدره میل رفتند و بعضی به دره شونه رفتند و بعد
 از آن گمراهان دیگر گفتند که شماییان اول لاف مردی خود را زدند و الحال
 ازین منزل (۵۴) جای دیگر رفتند لاف زدن شماییان آن بود و گریختن شماییان این
 بود که گریختند چونکه اهل کفار تا بکار این سخنان طعن را که شنیدند همه
 برگشتند و رو برو بشکر مومنان شدند و به کارزار میدان جنگ بشتافتند که در

(۱) دره میل: از قسمت علیای دره الیشنگ جدا شده و بصورت دره فرعی نسبتاً بزرگ
 بطرف شمال شرق امتداد یافته

(۲) شونه: قسمت علیای خود دره الیشنگ که مستقیم بطرف شمال امتداد یافته از حوالی
 دو لتشاه تادوگران مشهور به شونه است

(۳) دره اکاور: تقریباً در مقابل دره میل از دره الیشنگ جدا شده بسمت شمال غرب
 امتداد یافته. فاصله آن از اسلام آباد در حدود ۳۰ میل است

(۴) شتر ولید: یا شتر ولد کوهی است متصل کوه نجیل بشکل شتر و بدین مناسبت
 به شتر ولد معروف شده

آن حال مبارزالدین مرزا علیخان (۱) بابرادران خود گفت به تیرزدن کفار کسی
بس نمی آید و مایان روی تیر را نبینیم و هیچ پروا نکنیم و کافران کم خردان را
بزیر شمشیر گیریم و هر کسی که بر دم تیر رفت رضا بقضای اللهم باید نهاد .
القصة: چون شمشیر های خود را علم کرده به یکبار اسپان خود را جولان
نموده به سر کافران تاختند بیت:

دست بی زور چون بجان نرسد

چاره جز پیرهن در بدن نیست

و اما کفار نابکار کم خرد از دین بیگانه و سیاه منافقان رو بگریز نهادند و میرفتند
و اما پس نمد بدند و از حول جان میدویدند بیت:

چون جنگ خان غازی ، کفار دیده بودند

اما همای و سالی گماهی ندیده بودند

چون صرب خان (۴۵) غازی دیدند همای و سالی

از سام خان غازی ایشان خمیده بودند

از ترس خان غازی دیدم کافران را

در زیر سنگ و بته هر جا خزیده بودند

در جنگ آن دلاور کفار را بدیدیم

چون آهوان وحشی هر سورا میده بودند

در وقت رزم بوده کفار در سمو چها

مانند عنسکبوت بر خور تنیده بودند

در پیش غازی دین رستم پیاده بودند

چون داستان او را هر کس شنیده بودند

روزی که قسم میشد این جامه غزارا

بر قد خان غازی آن دم بریده بودند

هر جانب که کفار در جنگ زور میشد

فی الحال خان غازی آنجا رسیدند

هر مو منی که افتاد در جنگ به جنگ کافر

(۱) مرزا علیخان یکی از برادران درویش محمد خان سپهسالار بود .

القصه آن دلاور او را کشیده بودند
کافر باین تنها بودند که لشکر آید
گزاراست برسی ازمن باین عقیده بودند
چون رزم خان غازی معلوم شد بکفار
هر کس که گفت بگریز باین عقیده بودند
(۵۵) اوصاف جنک اورا سالم چرانگوید
چون رزم او بکفار در جنک دیده بودند

القصه چونکه لشکر کفار هم گریزان شدند و هر طرف رفتند و بهر جا فتانند
و خانان به نزدیک همای رسیدند چونکه همای قبل ازین لاف مردی خود را میزد
که بیک پسر مغفرت مایی حیدر خان غازی (۱) روبرو میشویم تا آنکه باندا و شردی
ولا مانندی کرا یاری دهد همای و سالی این چنین گفت و بر گشت بهمرای خان
رو برو شد چونکه میرجان خان غازی رسید بخدا را یاد کرده تیغ تیز از نیام بر کشیده
و شمشیر به انداخت همای کافر آن شمشیر را بر سر خود گرفت به لعب هنری سپاهی
گری رد کرد بعد از آن نوبت بآن کافر رسید همای روی سیاه یک کتاره بر سر
خان برد و میرجان خان رد کرد و اما میرجان خان بالا تنه داشت جزوی رخم
کرد و آن ملعون خواست که کتاره دیگرزند میرجان خان نگذاشت که دیگرزند
که نوبت تو گذشت و الحال نوبت ماست میرجان خان خواست که شمشیر دیگر
حواله کند که همای کافر خود را زیر اسب گرفت باز نوبت خان را رد کرد و همای
کافر سپر بر سر خود گرفته جست کرده و دست میرجان خان را بگرفت (۵۶)
و بر دست دیگر گریبان او را بگرفت و همای کافر با آن زور و قوت که داشت
زور کرد که میرجان خان را از اسب به اندازد و میرجان خان هم خدا را یاد کرد
و از رسولش مند خواست و خود را بر سر یک کاب کرده زور کرد و همای هم
زور کرد القصه هردو در خانه زور در آمدند چندان زور کردند و در تلاش بسیار

(۱) اینجا حیدر خان بصفه پسر یاد شده و معمولاً او را یکی از برادران درویش محمد خان
غازی می شمارند. مقصد از مغفرت مایی خود درویش محمد خان غازی است.

در آمدند و همای لغتی نتوانست که میر جان خان را از اسب جدا سازد و در آن
 تلاش بودند که تانسمه بدست میرجان خان و همای پیچیده شده و هر دو تدارك آن
 نمیتوانند کرد که خود را از یکدیگر جدا سازند در آن حال میر جان خان برادر
 خود مرزا علیخان (۱) را فریاد کرد چونکه او از برادر به سمع برادرش مرزا
 علی خان رسید، مرزا علیخان در رودبار دیگر بوده از آن جانب که او از برآمد
 مرزا علیخان همان طرف اسب خود را انداخت چونکه بر سر پشته بلند برآمد
 بدید که میرجان خان بهمرای همای بیدین بیگد بگر تلاش دارند و در آن وقت
 همای گمراه هم برادر خود را فریاد کرد از فریاد همای برادرش شنیده و برادر همای
 نیز حاضر شده (۵۷) که آن نامدار عالم مدار مرزا علیخان رسیده چونکه برادر
 همای مرزا علیخان زایدیه بگریخت و مرزا علیخان رسیده شمشیر تیز از نیام کشیده
 برفوق سر همای کافر چنان بنزد که او از جرقش برآمد و همای جان به ما لکان
 دوزخ سپار ید و مردار شد چونکه مرزا علیخان غازی همای نا بکار را گردن
 زدند، گشتند و سالی پلید را نظر سلطان و هر پک سلطان کشت و سالی پلید هم
 بسقر برفت و حضرت درویش محمد خان غازی کار زیار بسیار کردند و به زر مگه
 به هنر و به ضرب شمشیر ترخان و بزرگ خان را کشته به جهنم پیوستند و دیگر از
 لشکر کفار بی حساب کشته شده بودند، چند ان کافران کشته شده بودند که از
 کشته پشته ها شده بود. زاغان وزغن و دیگر جناوران دشتی از خوردن گوشت
 های کافران مست گشته بودند و مردم کفار هم به کوه ها و سردها بالا شده بگریختند
 و هزیمت کردند و حضرت درویش محمد خان غازی به معه برادران و همرای لشکر مسلمانان
 فتح و نصرت یافتند بعد از ان پهلوان زمان بفرمود که سرهای کافران را که کشته شده اند
 بریده همه را بر نیزه ها بر دارند که به دروازه (۵۸) شهر اسلام آباد صا نها الله تعالی
 من التبدل والافات آویزند و فرمودند که مطبل های شادی زننده، لشکر اسلام نثاره ها
 و تبل ها کوفتن گرفتند و شادبانه ها کردند و تنها برخدا و در و د بر پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و اله سلم فرستادند و بعد از ان حضرت درویش محمد خان غازی پهلوان
 بفیروزی و به دولت و اقبال تمام در شهر اسلام آباد داخل گردید که والله اعلم
 بصواب بالخیر والایمان و سلام .

(۱) میرجان خان و میر زاعلی خان برادران درویش محمد خان غازی بودند.

داستان هفتم لشکر کردن حضرت درویش محمد خان غازی به دره میل
 و قتی که پهلوان غازی دره تمین (۱) که جیبون (۲) است همراهِ ویران گرد
 و کلانان کفار آن همه را همای و سالی را و تتر خان و بزرگ خان را کشته
 و کفار را بی نهایت قتل و اسیر و تاراج کرده و متوجه دره میل (۳) شد و پهلوان
 غازی به برادران خود گفت که این کفار خود را در وازه دره خیال میکردند
 و در وازه های کفار خود را می دانستند و به عون حضرت حق سبحانه و تعالی و به برکت
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در وازه های کفار را (۴۹) شکستاندیم و الحال به
 دره میل لشکر کنیم و برادران و ملازمان خود را فرستاد که لشکر غرغشتی و همروئی
 (۴) و شنواری و هزار میشی (۵) و ملکان و سرداران تومان علیشنگی و شمکتی
 (۶) و پشئی (۷) و تاجک جمع کنید که داعیه دره میل داریم. برادران پهلوان غازی
 و ملازمان نادر زمان رفتند و مردم غرغشتی و همروئی و شنواری و احشام که از کوه
 بادیش (۸) تا نواحی فیاض الانوار حضرت مهترلام (۸) پیغمبر علیه السلام ساکن
 بودند حاضر ساختند و ملکان تومان علیشنگی و مردم تومان دره الینگار و تومان نسرور
 را نیز جمع کردند چونکه لشکر از اطراف و از هر جانب جمع شدند و متوجه به
 دره میل کردند چنان مغموم شد که کفار دره میل از لشکر کردن پهلوان غازی خبر
 دار شده بودند که پهلوان به دره میل لشکر میکند کفار از دره میل تا قلعه اسلام آباد
 در هر فرسنگ ده قراول تعیین کرده بودند چونکه پهلوان غازی به مبعه لشکر اسلام

(۱) دره تمین بین غازی آباد و شمشه خیل در حصص علیای دره الیشنگ واقع شده

(۲) جیبون کوهی است در حدود شمشه خیل

(۳) دره میل در حصص علیای دره الیشنگ قدری بالاتر اودهن دره گوته یال بطرف
 شرق امتداد یافته .

(۴) راجع به (غرغشتی) و (همروئی) و (اورقی) (۲) و (۳) صفحه ۱۱ همین کتاب ملاحظه شود

(۵) در باب (هزار میشی) به بارقی (۲) صفحه (۱۰) همین کتاب مراجعه شود

(۶) باشندگان قریه شمکت را (شمکتی) گویند. (شمکت) قریه ایست بالاتر از اسلام

آباد در حصص علیای دره الیشنگ. (۷) یشه نی کتله نی از تاشندگان هندو کش جنوبی است

که از دره شتل نزدیک گلپهار تا دره نور نزدیک های دره بیج کنونی در ساحه وسیعی افتاده اند

و بزبان خود (یشه نی) حرف میزنند راجع به این زبان به شماره (۸) سال نهم مجله

(ژوندون) مراجعه شود (۸) در باب بادیش اورقی (۲) صفحه (۲۳) این کتاب ملاحظه شود و به

(تعلیقات) رجوع شود (۸) مزار حضرت مهترلام در لغمان است به تعلیقات مراجعه شود

در گذر رسید قراول پیشینه کفار دز رود دنته (۱) آتش زدند که قراول دیگر ازین نشانه حاضر شدند چونکه پهلوان غازی نزدیک بودند به معه لشکر اسلام رسیدند نیز در آن منزل قراول کفار آتش زده بودند چونکه پهلوان به منجمان (۲) رسید دز مورم زار (۳) (۴) آتش زدند چونکه پهلوان بر سر آن آتش رسیدند که آتش تازه در داده اند و اما کسی نیست چونکه پهلوان غازی بالشکر اسلام در کوه کندی (۴) رسید که بالای وطن کتو (۵) است آنجا نیز آتش نمودار شد چونکه پهلوان در کوه جیبون رسید آنجا نیز آتش کرده بودند انحصه مالکان در کلان تران و رئیسان و خانان همه بحضور درویش محمد خان غازی نادر دو ران عرض کردند که ای پهلوان یگانه دور آن روزی که مایان از قلعه اسلام آباد که به دولت سرمد به معه لشکر اسلام آباد و هدرای لشکرهای هر فرقه بر آمده اید و منزل به منزل که می آید آتش در داده اند و این آتش بی حکمت نیست احتمال دارد که کفار از لشکر کردن مایان خبردار شده باشد بالشکر اسلام تاغایت این جنگ که بکفار کردید بی تدبیری حکمت کار کردید مباردا که کفار نابکار کم خورد درین شب راه را پیچیده باشند و لشکر مومنان را بر سر تیر (۶) بالا کنند و مسلما نان را تیر باران کنند و اگر بر سر راه نیامند اند همان جا (۱۶) مستعد گشته انتظار می باشند وقتی که لشکر مومنان کوفته و مانده شده در آن دره رود مباردا که آن زمان کافران گمراهان همین لشکر اسلام را تیر باران کنند بعد از آن پهلوان غازی فرمود که خوانین عظام و ملککان لغمان به دولت نزول فرمودند بما گفتند که اوصاف غزای شمارا شنیده ایم و یگان کافری صاحب حسن از شما طمع داریم و همه مومنان بر این امید هستند و اکنون که در جیبون آمده ایم و ازین جا که بر کردیم و پس برویم این چه صورت دارد و اما این سر که به ما و شما وضع شده است .

(۱) قبل برین در پاورقی (۱) صفحه (۱۶) این اثر در اجماع به (کوه دنته) معلومات داده شده. رود (دنته) ازبای این کوه میگذشت (۲) ضبط این کلمه بصورت (منجمان) صحیح تر است ولی معلوم نمیشود که مقصد از آن کوتل معروف منجمان است یا کدام کوه یا قریه دیگر. غالباً غیر از منجمان معروف است (۳) مورم یکنوع بته است و گل های سرخ میکند و از آتش آن بوی خوش بالا میشود.
(۴) (۱) کوه کندی در دهن دره میل واقع شده و از وطن گنویا (وتن گتو) بالاتر افتاد (۵) وطن گتو (تنکتو) قریه ایست در دره میل قریب (پوین) (۶) تیر در فارسی افغانستان ستون چوبی را گویند و شاه تیر هم مستعمل است که مقصد از آن تیر بزرگ میباشد.

خوانین عزام و دیگر گردن کشان تصدیق نمیکنند و دیگر جنگ کردن مسلمانان با کافران فرض است پس چرا ماها ترك فرض خدای تعالی را بکنیم و دیگر اگر از طریق کفار مایان روی بگردانیم و به رزم او نرویم شکست کنیم هم گناه کار و عاصی شویم و هم مستوجب رجم است . بعد از آن شیرگران یگانه دوران پهلوان زمان از برای خوانین و لشکر خود گفت که مسلمانان بشنوید این نصیحت را و این آیات را بر لشکر اسلام میگفت که آیات این است .

غزل

منعم مکن که بر سر کفار میر و یم	مست و الست گشته و خمار (۹۳) میر و یم
روز اول چو کرده عزاد در نصیب ما	ما عاشق غزا بسردار میر و یم
در چشم مومنان همه کفار هم چو خار	گل گل شکفته بر سران خار میر و یم
قهار امر کرده که کفار را کشید	با امر او به کشتن کفار میر و یم
روز قیامت هر که در اینجا شهید شد	ما غازی و شهید به یکبار میر و یم
مقبول ایزدند شهیدان و غازیان	زان رو همیشه بر سر کفار میر و یم
یاران غزا کتیبه درین پنج روزه عمر	د نیا بقا نکرده ناچار میر و یم

القصه چونکه درویش محمدخان غازی این آیات را گفت و بعد از آن فرمود که ای مومنان ، اهل کفار خواهند گفت که بهانه میکنند و دیگر قطع نظر ازین که یاد دارند یانی بهر حال این لشکر اسلام را بچه محنت جمع کردیم و تا به جیبون آمده ایم و از ترس کفار بی دین از جیبون برگردیم این کار ناپسند است تو کیلت علی الله پهلوان (۹۴) غازی دین تو کل خود را به خدای حافظ و ناصر خود کرده رو به میدان نموده روان شد چونکه پهلوان به دودرم رسید مردم پیاده را جدا کرد موازی یک هزار نفر جوانان کمر بسته را فرمود که شمایان بروید سر کوب را بگیرید که در وقت صبح وقت نماز یا مقدار نمازها را خواننده مایان ازین جانب به سر لشکر کفار جنگ می بریم و کافران گریزان شده بطرف شمایان می آیند چونکه کافران در میان میشوند و از آن طرف شمایان بزیند و ازین طرف مایان میزنیم که تا آن ناپسندگاران را قتل کرده به جهنم روان بکنیم همین مصلحت را مومنان کردند و بعد از آن

پهلوان زمان به مرزاعلی خان گفت که ای برادر روز غزا امروز است شما هم بروید به دنبال آن پیاده ها که مبادا مردم احشام و لغمانی پراکنده شوند باندک زور روی گردانند و احشام و لغمانی همه مردم ایله جاری شکست اندازند و شمشیر از روی آنها نمیشود و وقتی که آنها را شکست دهند فایده برگشتن ندارد که تا به ماوشما رسند و لشکر اسلام را (۹۴) قتل میکنند بعد از آن پهلوان زمان آن نامدار عالم مرزاعلیخان را و بالتو سلطان را و پایشده محمدخان را و مرزاعلیخان را و میرعرب خان را مقدم از ملازمان... و دوست محمدخان و مسکین جیبیه تا قریب صد سوار جوانان نامی جنگی جنگ دیده را جدا کرده در عقب لشکر پیاده فرستاد چون آن نامدار عالم مرزاعلیخان را از مرزاعلیخان کشته از کوتل کندی (۱) گذشته دید که از هزار کس یکی از ترس قدم پیش نمانده بودند میرزاعلیخان یک پیاده را به حضرت درویش محمدخان غازی فرستاد که آن لشکر پیاده را که فرستاده بودید که سرکوب را بگیرد و پیاده ها از ترس پیش نرفته اند و سرکوب را هم نگرفته اند و الحال مصلحت چیست؟ وجه میفرمائید؟ که از همان قرار عمل بکنیم. بعد از آن پهلوان غازی آشفته و تیره شده سیار پریشان گردیده بفرمود و حکم بکرد و سواران همه جلو ماندند، اسپان را تاختند و پهلوان زمان به سراسپ تازی دوان رو به جانب کافران (۹۵) بگرد و واسپ خود را در میدان چولان نموده روان بشد. چونکه کافران دره میل از لشکر مومنان خبر یافته بودند و اهل و عیال خود را برده در قلعه دینی (۲) مانده بودند و مستعد شده در موضع نولی (۳) همه شب بیدار بودند چون کسی میکردند که بناگاه سواران مومنان الله الله گفته بنزدیک کفار رسیدند و مردم کفار الله الله مسلمانان را شنیدند بعد از آن کافران شر مشور کرده و پاننداد و شروی و لاماندی را یاد کردند که پیران ما مدد کردند که تمام لشکر اسلام را درین جا با آورده

-
- (۱) کوتل (کندی) : کند در دره نور بر سلسله پرفی اطلاق میشود که در شمال آن (کنود) یعنی نورستان لغمان واقع است. این کوتل حتماً یکی از کوتل های همین کوه است که ازان بدخل نورستان لغمان راه رفته بود.
- (۲) قلعه (دینی) یا (دنیه) قلعه بود در حصص علیا و دشوار گذار دره میل که کس به آسانی در آنجا رفته نمی توانست.
- (۳) نولی جایی بود در دره میل.

و بعد ازان لشکر های کفار بنوعی ریختند و شوره شوره کردند که اصلا تیر و تفنگ را نمیدیدند و ملاحظه تیر و تفنگ نمیکردند، مست گردیدند و بودند و هر زمان فریاد میکردند و در مابین خود میگفتند که باز نذرها و نیازها بگردن بگیرند که پیران ما پاندار و شروی و لاماندی همه لشکر اسلام را به دره میل آورده که اگر صد هزار کس باشند از مسلمانان یکی را نمیگذاریم که ازین دره زنده بدرود و انتقام کفار خود را امروز بگیریم و مردم کفار تا بکار همه تیرهای شش پرهئی داشتند که اگر از آن تیرها یک تیری برتن کسی درآید بر آمدن آن تیر بسیار محالست چونکه لشکر اسلام هجوم کفار را دیدند (۹۷) که لشکر از هر جانب چون موز و ملخ بمثل سیلاب می آمدند چونکه لشکر کفار بمثل برنج و مومنان بمثل دانه ماشی که در برنج باشد لشکر اسلام خال خال در میان لشکر کفار نامعلوم شد. پهلوان غازی که این لشکر بی پایان منافقان را دید گفت: بیت:

همه اوقات کس یکسان نباشد

نسگردد وقت نامسعود مسعود

و القصه پهلوان فرمود که میا را دهنه دره میل را این تا بکاران بگیرند و همه لشکر مومنان را بقتل رسانند بعد ازان پهلوان به همین فکر و تردد بود و بیکیبار بر لشکر اسلام حکم کرد که ای غازیان جانهای خود را بکشید و رخ بطرف شهر خود بکنید که کفار زور است و مسلمانان بیجابه تباه نشوند. بعد ازان لشکر اسلام شکست یافته گریزان شدند. در لشکر مسلمانان چنان تلاطوب افتاد که برادر فکر برادر خود را نداشت و پدر پروای پسر خود را نداشت و به یکدیگر نمیدیدند و جان بجان شده در ماندند و در آن زمان پهلوان زمان برادر خود میرزا علیخان (۹۸) را فرستاده بود. ایشان در آن زمان دور افتاده بودند جای، جای اسپ نبود که بیکدیگر زود برسند و اما همه باغات و درختان ورودها است که اگر صد هزار کس برود همه غارت شوند از یکدیگر خبر دار نباشند. القصه پهلوان زمان که همه لشکر اسلام را باین کیفیت دید ملازمان خود را فرستاد که لشکر را بگردانید بعد ازان کفار دیدند که برادران و فرزندان و ملازمان پهلوان زمان هر یک جدا جدا افتادند و بهر جانب جنگ افتاد و رزم بسیار کردن کردند که بسیار کافران را مردار کردند و بقتل

رساندند چونکه لشکر کافران از هر جانب ریختند و لشکر مومنان که پیاده
 بودند شکست کرده بهمرای پهلوان غازی رفتند و کرم سلطان کشت و سه
 تویچی پهلوان در مکانی افتاده و در جایی رسیده که از آن کوه يك بينی افتاده
 و راه به همین بينی کوه منتهی میشود و در پیش این بينی کوه يك رود یاری
 افتاده است که اگر آن بينی کوه و آن رود بار را بگیرند که اگر صد هزار
 لشکر باشد یکی جان سلامت نبرد و برآمدن محال است (۹۸) پهلوان زمان نیز
 ملاحظه نمود که اگر این بينی کوه را بگذاریم و بگیریم و مردم کفار این
 رود بار را و این کوه بينی را بگیرند برادرم میرزا علیخان با سپاه پیاده بسیار
 متعاقب است از ایشان جدا میشود ما میان این جای را بگیریم و میرزا علیخان
 جنگ کرده از پیش می آیند باز یکجا میشود روز امروز است که
 گفته اند قطعه:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و در ماندگی
 دوستش مشرک که در نعمت زند لاف یاری و برا در خوانندگی
 پهلوان که این چنین گفت مومنان گوش کردند و پهلوان زمان باز این
 ابیات را خواند:

من دل دوستان بدست آرم گرچه من این زمان برین حال
 سر بر مومنان فد اگر دم بقضا جان خود رضا دادم
 القصه حضرت درویش محمد خان غازی گفت که این جای بد جایست و روز غزا
 امروز است و اگر امروز مایان کسار زار در حق کفار نایکار نکنیم این همه غزا
 که در راه خدا همرای کافران کرده ایم و سرهای ایشان را بریده ایم و مناره (۶۹)
 کرده ایم همه کسارها و رزمها هیچ میشود که امروز این همه مسلما نان که
 آمده اند به رزم و قتل کردن کفار روند و اما لشکر ما بآن در غایت بی عقلی
 کرده اند کسی که اینجا شکست باید تاقلعه اسلام آباد کی میگذازند که زنده
 و سلامت برود غلط کردند مردن و سلامت جان بردن همین جای است.

بیت:

ای از در تو امید ذلها حاصل
 خاکش بر سر که از تو ناامید بود

القصة لشكر كفار در همان ساعت به نزد يك ملك زاده زهير بيگ رسيدند
واما راه اسپ نبود و خود را جانب باغ انداخت و اسپ را راه نبود که چون كفار
بنزد يك اسپ رسيدند و آن اسپ تازی از جای خود نجنبید بر سر زمین چونکه چندین
از مردم كفار تلاش کردند و رزم نمودند که نظر درویش محمدخان غازی آن جای
بیفتاد و میخواست که این بینی کوه را نماند که لشکر كفار بد کردار پر مکار خود
را درین بینی کوه گیرند که بی صبری و بی طاقتی با او رخ نمود و در آن زمان
آن نادر پهلوان یگانه دوران قاتل کافران و آن امن و امان مسلمانان و آن راحت القلوب
مومنان و آن برهم زننده منافقان حضرت درویش محمدخان غازی استعانت از حضرت
حق سبحانه و تعالی خواسته و از جد و اجداد خود مدد طلبیده و گفت بیت :

چو خصم از کار ما بیکار گردد بجنبانیم تا بیدار گردد

بعد از آن پهلوان در میدان در آمده گفت که او را و خود را در لشکر
(۷۰) كفار بد کردار زدمثل شاهین که در گله کبیکان افتد و یا شیری که
در رمه گوسفندان افتد و آن حیوانات را يك يك گردن زدند در کارزار چون شیر
شراره میگردنماروی گردان از جاهلان نبود و بروهم خم نمیگرد و کافران را بقتل
میرسانید و حید و نام كفار جیبه و دو بلغه پوشیده و سپرد روی گرفته پیش پیش
آمده و پهلوان زمان فرمود که آن کشته های کافران که هستند سرهای همه
را ببرند و بر سر نیزه ها بردارند و حید و نام یکی از دلوران و پهلوانان در ۳۰ میل
بود و سردار يك خیل بود چونکه مردم كفار آن بیدین را بیسردیدند و یگر
کافران را کشته و مردار دیدند آه از نهاد ایشان برآمد و او بلا کرده فریاد کنان
رو بگریز نهادند و در آن منزل پهلوان زمان غازی جهان بر سر اسپ تازی و آن
مرگب انداخت که پشته بود و زیران پشته زمین و زراعت زار بود و پهلوان های بلند
بلند داشت که بلندی آن پهلوان های ان کافران بدانند دیوار های خانه بود
از هر کرد که اسپ شیر غازی جست میزد کافران و مسلمانان میگفتند که شیر غازی
از سر اسپ تازی جدا شده در زمین افتاد و کافران در همان زمان تیر باران میگردند
و همه کس چنان میدانستند که پهلوان را بر سر تیر برداشتند چون حافظ و ناصر
(۴۵)

پهلوان غازی حق سبحانه و تعالی بود هر يك تیر که به پهلوان (۷۱) میرسید از بالا
 تنه نمیگذشت و از جوشن اسب هم نمیگذشت و کرم سلطان خان در آن جنگ
 تردد بسیار کرد و پیش لشکر را گرفته بود و مانند که لشکر بگذرند راه گریز را
 بند کرد و در آن جنگ مبارز الدین مرزا علی خان چنداول شده و مردم را پیش
 انداخته و تیر باران را بر خود گرفته برسد و پهلوان زمان فرمود که این کفاری که
 در برابر من آمده بودند و حیدونام سردار يك خیل بود اولاً بکشتم و سر او را بریدن
 گرفته آورده اند و اسب ملک زاده زاهد بیگ را از جنگ کفار کشید، آوردم دیگر
 جای جنگ نیست تا آمدن آن لشکری که شکست داده ام و الحال بیدان میروم
 و روان میشوم فاما من چنداول شوم بعد از آن مرزا علیخان گفت که سردار چند اول
 نمیشود گفت ای برادر کارزار آن گذشت باید که لشکر اسلام را به صحت و سلامت
 ازین دره های کافران به معاونت الهی بر آریم چونکه لشکر اسلام روان شد
 بعد از آن لشکر دره میل در پی لشکر چنداول کرده از قلعه نولی در قلعه تیلی رسیدند
 لشکر کفار را استاد ند و تیری از دور به میر هزار توپچی برسد بر همان تیر
 شهادت یافت از دنیای فانی بدار البقار حلت نمود قالوا ان الله و انالیه راجعون . چونکه
 لشکر اسلام به دوراهی رسیدند کفار دره ستونه و کاور و شتر ولید جمع آوری
 کرده آمدند و کفار دره میل دیدند که لشکر کفار ازین دره ها رسیدند و ایشان
 نیز دویدند (۷۲) و بعد از آن پهلوان زمان لشکر اسلام را گفت که شما هاروان نشوید
 و هر دو برادر سینه را سپر کرده و جنگ کرده و لشکر اسلام را پیش گرفته می آمدند
 و از دره میل تا کتل کندهی جنگ بود بیت:

اگر یاری بگیرد دست یاری میان دو ستود شمن فرق نبود

القصه پاینده محمدخان یگانه دوران در کتل کندهی اسب انداخت پاره مردم
 کفار را پیش ماند بعد از آن پهلوان غازی منع کرد که لشکر اسلام همه شب راه
 کرده اند و از وقت صبح بامداد تا باین غایت جنگ است بر گرد وقت آن نیست پاینده
 محمدخان برگشت و مردم کفار نیز برگشتند و حضرت درویش محمد خان غازی معه
 لشکر اسلام در قلعه اسلام آباد صانه الله من التبدل و الافات بفتح و نصرت بدولت
 و اقبال بشهر اسلام آباد رسیدند و الله اعلم بصواب .

داستان هشتم بار ثانی لشکر کشیدن حضرت درویش محمدخان غازی بدره میل
 چونکه پهلوان از دره میل بر گشت آمده بودند

در غایت تردید بی صبری به پهلوان غازی رخ داد و گفت که تا انتقام
میر هزار توپچی را از کفار ناپیکار از دین بیگانه راز دره میل نگرفته‌ام بمعونت
واحد القهار از خورد و خواب در جان من اثر نمیکنند مصرع: (۷۴)

صبر از من و قرار ز دل دور رفته است

القصة آن میر هزار توپچی را که کشته اند برادران و فرزندان
و محبان از آن زمان مرا خواب در چشم نیست و صبر در دل نیست و لشکر را از جای
دیگر تکلیف نمیکنم بنا بر آن که در مرتبه اول که رفته بودیم و احشام را آورده
بودیم چنان شکست خورده و گریزان شده بودند که هنوز آواز چیلی ایشان از
گوش نمیروید و در گوش من است هم خود برادران و فرزندان و ملازمان و مردم اسلام
آباد میرویم شب متوجه دره میل میشویم این چنین گفته روان شدند پهلوان در قلعه
مغفور مرود حضرت سلطان محمود غازی رسیدند بعد از آن فرمود که لشکر ساعتی
ساکن شود پهلوان غازی این ذره بیمقدار و مرزا علی خان و بانو سلطان را و کرم
سلطان را و جی خان را طلیید و کنکاج کردند و مصلحت نمودند الحاصل هر يك
يك نوع کنکاج گفتند و اما قبول پهلوان نیفتاد و گفت که برای دوش من عمل
کنید همه قبول نمودند و گفتند که بجان فرمان برداریم سالار فرمود که مرتبه اول
که بدره میل لشکر کرده بودیم و لشکر اسلام شکست یافته بودند کفار دره میل
ازین معنی دلیر شدند و دیده بیدریغ پیش می آیند و جماعه رامیفر ستیم که بکوهی
که دست راست موضع به بوی (۱) بیرمه وال (۲) افتاده (۷۴) و جماعه را دیدیم که به رودی
که بدست چپ موضع بود به بوی بیرمه وال آمده شنیده که به سوی بیرمه وال از موضع
خود برآمده و در قلعه نولی رفته و آن به بوی کافر سردار مردم دره میل است
و سپه سالار مردم کفار وقتی که این در جماعت را با این دو جانب فرستادیم که بروند
و در آن موضع آتش زنند که کفار دره میل ازین آتش واقف شوند بعد از آن همه
کفار دره میل در آن منزل حاضر میشوند چرا که به بوی بیرمه وال هم سردار است

(۱) به بوی نام یکی از پهلوانان کافر بود که سمت سردادی در میان اهالی دره میل
داشت و به نسبت مسقط الرأسش او را (به بوی بیرمه وال) میگفتند و بیرمه جایی بود در دهن
دره میل.

(۲) بیرمه محلی بود در دهن دره (میل) و کسانی را که به آنجا منسوب بودند
(بیرمه وال) میگفتند.

وهم پیر کفار است بحدی تمام بی محابا دویده می آیند چونکه لشکر کفار نزدیک آن موضع بیایند این جماعه بجانب کفار او را اور (۱) گفته اسب انداخت چونکه پهلوان زمان نزدیک رسید گفت که بیت .

نومید نیم ز چرخ کاخ روزی شکلی کندوهم رساند مارا
القصه بعد از آن کافران شلک تیر کردند مردم کفار خیال میکردند که درین منزل راه اسب نیست و درین دامنه کوه پهلوان نخواهد آمد از برای اینکه جای شخی و دراهی است حضرت حق سبحانه و تعالی پهلوان را چنان قوت داد که بهر جانب که جلو میکردا نید اسب تازی مدار نمیکرد (۷۵) و پهلوان غازی و مرزاعلی خان در آن منزل چنان غذا کردند که از کشته پشته ها شده بود و در آن جنگ سرهای کافران چون کوی غلطان شده بودند و تنه های کافران خوراک ز اغان شده بود و خورهای کافران چون سیلاب روان شد و دران رزم بالتو سلطان و کرم سلطان و فرزندان آن پهلوان پاینده محمدخان و مرزا محمدخان و میر عرب خان و چمی خان و دیگر ملازمان پهلوان همه غذا کردند که مسلمانان همه تحسین و آفرین کردند در آن رزم جوانان جنگی جنگ دیده کفار که در دره میل در آن دامنه کوه مورم زار و در زیر مورم زار از ضرب شمشیر حضرت پهلوان زمان پنهان شده بودند باوجودیکه سپرد روی و قندیل در کتف و کمان در کتف و شمشیر در دست و کتاره و نیزه و تبر در کمر داشتند و در آن حال پهلوان زمان ملازمان خود را فرمود که مردم کفار را از مورم زار دست گرفته و بعضی را از گریبان گرفته می کشیدند پهلوان زمان فرمود هر که کلمه بخواند و مسلمان شود بگذارید و هر که کلمه نگوید آن را گردن زنید و سرش را ببرید چونکه پهلوان غازی کفار دره میل را بزد و فتح و نصرت یافت و بعد از آن فرمودند که شادبانه کنید و طبل های شادبانه زدند (۷۶) و خورسندی ها کردند و پهلوان زمان به مثل گل گلاب بشکفت و خوشحال شده برگشت و به مردم اسلام آباد میگفت که از آن زمان که میر هزار توپچی که در جنگ اول کشته شده بود و از آن زمان تا به این زمان بی صبر و بی طاقت بودم الحمد لله که از لشکر خوار جیان یکی بر هزار انتقام گرفتم چونکه غازیان فتح کردند بعد از آن بدولت و اقبال در شهر اسلام آباد صا بها الله من التبدل والافات رسیدند .

(۱) او را او در شاید ببتو باشد زیرا (اور) آتش معنی دارد و گفتند که بجانب کفار آتش شود .